

با فروپاشی نظام سوسیالیستی اتحاد شوروی طلا به‌های پدیداری نظام جدید بین‌المللی آشکار شد که یکی از زمینه‌های آن تغییر در نظام اقتصاد جهانی، و شکل‌گیری و تحول در حرکتهای اقتصادی منطقه‌ای و گسترش همکاریهای جهانی بود. با پیشرفت این نظام جدید، محیط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی اقتضای، آن را دارد که مناطق مختلف و همچنین کشورها با آن هماهنگی بیشتری بیابند و اهداف خود را در حد امکان در انطباق با این نظام هماهنگ سازند. منطقه خاورمیانه به عنوان یکی از مناطق مهم از نظر نفتی می‌تواند نقشی اساسی در نظام اقتصاد بین‌المللی ایفا کند و طبعاً ایران نیز به عنوان یکی از کشورهای این منطقه با توجه به تواناییهای بالقوه و بالفعل توان آن را دارد که در اقتصاد منطقه نقشی مهم به عهده گیرد و با انطباق اهداف اقتصادی خود با مسیر و جهت حرکت اقتصاد جهانی، از مزیت‌های موجود بهره‌مند شود. به دلیل اهمیت این مسئله، برای این شماره میزگردی با شرکت آقایان دکتر سجادپور رئیس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، دکتر شیرخانی استاد یار اقتصاد سیاسی بین‌الملل دانشگاه تهران، دکتر احمدی استاد یار علوم سیاسی و متخصص مسائل خاورمیانه برگزار شد که خانم دکتر لطفیان استاد یار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران مدیریت آن را به عهده داشتند.

خانم دکتر لطفیان: با تشکر از اساتید محترم که دعوت مرکز پژوهشهای خاورمیانه را پذیرفتند، موضوعی که برای این شماره از فصلنامه خاورمیانه تعیین شده، تحلیل جایگاه جمهوری اسلامی ایران در نظام اقتصادی منطقه‌ای است و فکر می‌کنم که بتوانیم با یک پرسش کلی بحث در این باره را آغاز کنیم. سؤال این است که با توجه به محیط اقتصادی

سیاسی بین‌المللی در آستانهٔ قرن بیست و یکم، جایگاه نسبی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یکی از عمده‌ترین کشورهای تولیدکننده و صادرکنندهٔ نفت در منطقهٔ خاورمیانه را چگونه می‌توان ارزیابی نمود و در ارتباط با همین مسئله، در مقایسه با سایر کشورهای منطقهٔ خاورمیانه، ویژگیهای اقتصادی ایران را چگونه می‌توانیم توصیف کنیم.

دکتر سجاد پور: این سؤال چند بخش دارد که یک بخش آن محیط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی در آستانه قرن بیستم است و دوم بحث در مورد نظام منطقه‌ای و سرانجام بخش سوم جایگاه کشور ایران را دربرمی‌گیرد. اگر بخواهیم از این سه بُعد این پرسش را بررسی نماییم، در مورد هر کدام از این سه بخش نکاتی مطرح است. به نظر من نظام سیاسی بین‌المللی وجود وضعیت صد در صد روشنی ندارد زیرا مرحله‌ای انتقالی است، که از زمان فروپاشی شوروی و شروع دورهٔ جدید بعد از جنگ سرد آغاز شده و هنوز هم، در حال شکل‌گیری و تحول می‌باشد. خیلی‌ها دوست دارند بگویند که نظام بین‌المللی شکل منسجمی یافته است اما واقعیت این است که نظام بین‌المللی، هنوز در مرحلهٔ انتقالی است و اتفاقاً از جهتی نیز، این انتقالی بودن خوب است، چون در این مرحله بازیگران منطقه‌ای یا کشورهای نظیر ایران، یا مناطقی مثل آن، اگر نسبت به آن دقت کافی مبذول دارند، خواهند توانست نقش عمده‌ای در شکل دادن به سیستم بین‌المللی ایفا کنند. اما نکتهٔ دومی که در رابطه با این محیط یعنی محیط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی باید عرض کنم این است که هنوز در مرکز اصلی ثروت و قدرت دنیا، یک حالت غرب‌مداری وجود داشته و بیشترین مبادلات و کنش و واکنشهای اقتصادی در سطح قدرتهای غربی و ژاپن انجام می‌شود. پس از این جهت بدون تعارف به جزء پدیدهٔ نفت که منطقه خاورمیانه را به نظام اقتصادی بین‌المللی اتصال می‌دهد، این منطقه در حاشیهٔ فعل و انفعالات اقتصادی بین‌المللی قرار دارد. به نحوی که از میزان حجم سرمایه‌گذاری‌های جهانی، سهم کل منطقهٔ خاورمیانه (شمال آفریقا، کشورهای عربی حوزهٔ مدیترانه و خلیج فارس) چیزی حدود ۳ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های جهانی است و این نکته‌ای بسیار حائز اهمیت است. سومین مسئله این که

در این منطقه هنوز تفکر اقتصادی غلبه ندارد و رقابتهای سیاسی و مهم‌تر از آن، تفکر سیاسی و سیاست‌زدگی بر مناسبات اقتصادی غالب است. این تفکر چه در حوزه مناسبات سیاسی داخلی باشد و چه در حوزه روابط خارجی، در هر حال سیاست به عنوان اولویت در این منطقه حاکم است. در همین رابطه باید افزود مسئله نفت، این منطقه را از لحاظ اقتصادی حساس می‌کند. ولی با تمام این اوصاف، باید توجه کنیم که ما در یک مرحله جدید اقتصادی به سر می‌بریم که اساس قدرت، صرفاً دسترسی به مواد خام نمی‌باشد. شاید زمانی این چنین بود، اما امروز چنین نیست و قدرت یک تمدن غالب و حاکم در دنیا، از جهتی انقلاب ارتباطات است که منطقه خاورمیانه از آن عقب است. اما اگر نفت که مورد سؤال شماست، مبنای قرار گیرد به نظر من با این که هنوز انرژی در نظام بین‌المللی مهم است، ولی اولویت سابق را ندارد. بازار، بازار خریدار است. البته نمی‌خواهم دیدگاهی بدبینانه داشته باشم، اما این منطقه در حاشیه نظام اقتصادی بین‌المللی که در حال تغییر و تحول است قرار دارد و اگر بخواهیم به بحث در مورد ایران پردازیم که در مقایسه با کشورهای منطقه از نظر اقتصادی چه وضعیتی دارد، اول باید نگاهی داشته باشیم به کل منطقه. ما می‌بینیم که این منطقه هنوز منطقه‌ای اقتصادی نیست. با این همه این بدان معنا نیست که ایران نمی‌تواند ظرفیتهای خاصی را، از نظر اقتصادی در این منطقه داشته باشد. پرواضح است، به جزء مسئله نفت، وضعیت ترانزیتی ایران، وضعیت نیروی انسانی و بازار ایران و همین‌طور امکانی که منطقه از نظر بازار برای ایران فراهم می‌کند مجموعاً توان ارزنده‌ای را برای قطب منطقه‌ای شدن یا یکی از قطبهای منطقه شدن ایران، به وجود می‌آورد. اما این مهم به شرطی حاصل می‌شود که هم از این پتانسیل‌ها استفاده شود و هم مسئله اقتصاد، در اولویت بیشتری قرار گیرد. در نهایت این که باید به وضع حاشیه‌ای بودن این منطقه در اقتصاد بین‌المللی، توجه بیشتری شود. البته با توجه به این که پتانسیل تنها نمی‌تواند پایه و مبنای قرار گیرد باید ببینیم که ما در چه منطقه و ساختاری قرار داریم. اگر درست نگاه کنیم می‌بینیم که پتانسیل‌ها بالاست. ولی تبدیل این پتانسیل به یک امری واقعی، نیازمند توجه بسیار به عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای و مهم‌تر از آن همفکری است که در فرصت بعدی بیشتر به آن اشاره خواهیم کرد.

دکتر شیرخانی: همانطوری که آقای دکتر سجادیپور گفتند ما باید یک مقداری بُعد بین المللی را ببینیم، یعنی توجه داشته باشیم که در حال حاضر به دورانی رسیده ایم که بیشتر راجع به تخصص، آن هم تخصص انعطاف پذیر صحبت می شود. یعنی تولید با استفاده از خودکار نمودن فرآیند تولید، تکنولوژی پیشرفته، استفاده از رایانه و خلاصه سایر ابتکارات و روشهایی که با سیستم های گذشته متفاوت اند، صورت می گیرد. امروزه می بینیم کشورهای که به تنهایی نمی توانند هزینه تحقیقات را تقبل کنند سرمایه گذاری های مشترک انجام می دهند. یعنی با توجه به جهانی شدن مجبوریم یک مقداری به عنوان نتیجه یا فرآیند جهانی شدن این شرایط را بپذیریم. به علاوه لازم به تذکر است در حالی که جهانی شدن در منطقه خاورمیانه به عنوان یک واقعیت پذیرفته می شد، در کشورهای صنعتی به صورت یک ایسم و ایدئولوژی و باور مطرح می شود که نقش تعیین کننده ای برای خود متصورند، حمایت هایی که به عنوان مثال کشورهای صنعتی از مالکیت معنوی کردند، در (گات و سازمان تجارت جهانی) در واقع نمود این حقیقت است که تغییراتی در دوران بعد از فور دیزم رخ داده است. تجارب این کشورها تعدیلاتی واقع گرایانه در عملکردهایشان به وجود آورده است چرا که در ابتدای کار، حمایت کردن دولتهای صنعتی از تولیدکنندگان آنها را با مشکلاتی مواجه کرد. به عنوان مثال، عدم موفقیت حمایت گرایی نو در دهه ۸۰، منجر به پیدایش ریگانیزم و تاچریزم شد و در نتیجه امروزه توجه به نقش بازار آزاد نشان می دهد که دموکراتها دیگر آن دموکراتهای سابق نیستند و به قول خودشان موضعی دارند که می توان آن را برگشت به جریان اصلی سیاست و اقتصاد تلقی کرد. در چنین شرایطی منطقه خاورمیانه با توجه به ویژگیهای منطقه و عملکرد آن مقداری عقب است و تجارت گذشته پندآموز نبوده است. اشاره من به زمانی است که از نفت به عنوان یک عامل سیاسی و نظامی در جنگ اعراب و اسرائیل استفاده شد ولی عدم همکاری در سالهای بعد باعث شد در سال اوایل دهه ۹۰ درست زمانی که تولید اوپک مازاد داشت بیش از ۲۰ میلیون بشکه در روز بود، کشوری مثل ژاپن بتواند بیشتر از پانصد میلیون بشکه نفت ذخیره کند و همین عامل باعث شده وقتی اعضای اوپک پشت میز مذاکره نشسته تقاضا کنندگان دست بالا را داشته باشند. چرا که آنها

می‌توانند برای مدتی نفت نخرند، و از ذخیره استفاده نمایند. ولی فروشندگان نفت برای اجرای برنامه‌های توسعه ملی نیازمند فروش نفت هستند و همین فقدان هماهنگی بین کشورهای صادرکننده منطقه خلیج فارس از علت‌های کاهش قیمت نفت بوده است به خصوص که بعد از فروپاشی شوروی ضریب انحصاری اوپک کاهش یافته و کشورهایی که حدود ۶۳ درصد نفت در سطح بین‌الملل تولید می‌کردند به کشورهای تبدیل شده‌اند که تقریباً حدود ۳۷ درصد سهم تولید را داشته‌اند. البته ایجاد هماهنگی در این رابطه مهم است چرا که از مشترکات منطقه شرایط اقتصادی-نفتی رانتي است، که در این زمینه می‌توان به چرخه درآمدهای رانتي و در کنار آن توزیعی بودن اقتصاد اشاره کرد. معمولاً زیرساختهای اقتصادی به وسیله دولتهای رانتي منطقه به وجود آمده، اما روابط ساختاری تولیدی حاکم نشده، در نتیجه ما در این کشورها شاهد نقش توزیع‌کنندگان به خصوص، واسطه‌گری و دلالی هستیم. این مسئله تقریباً در بین همه این کشورها مشترک است.

خانم دکتر لطفیان: آیا این تعریف شما از اقتصاد، توضیح نقشی است که دلان ایفا

می‌کنند؟

دکتر شیرخانی: این تعریف من نیست تعریفی است که در بین همه اقتصاددانان با توجه به دولت‌های رانتي و اقتصاد چرخش منطقه، مشترک است. ما زیرساختهای اقتصادی؛ مانند جاده کشیدن، پل زدن، آموزش، آمارگیری و بسیاری از کارهایی که در حالت کلی برای صنعتی شدن یا توسعه اقتصادی نیاز داریم به کمک درآمدهای نفتی به وجود آوریم. اما یک روابط اقتصادی تولیدی هم باید حاکم باشد تا نیروهایی که آموزش می‌دهیم در جایی قرار بگیرند که با ظرفیتهای بالایی که برای نیروی کار متخصص ایجاد کرده‌ایم بتوانیم از آنان، به عنوان نیروی کار متخصص استفاده کنیم و همچنین آنان هم نرخ برگشت نیروی متخصص را داشته باشند. در کشورهای منطقه روابط ساختاری، تولیدی نیست. یعنی نقش توزیع‌کنندگان و واسطه‌گران و کسانی که واردکننده‌اند مهم‌تر است و رقابت برای دستیابی

به رانت در حال چرخش است نه استفاده از تخصص جهت تولید با کیفیت بالاتر و هزینه کمتر. و معمولاً بخش خدمات از سایر بخش‌ها بزرگتر و قوی‌تر است. شاید یکی از ویژگی‌های خاورمیانه این باشد که در آن رشد صنعت، کشاورزی و خدمات مثل کشورهای صنعتی نبوده است که ابتدا کشاورزی و بعد صنعت و بعد خدمات وارد صحنه شوند. به این صورت امکانش نبوده که هزینه خدمات را دو بخش قبلی بپردازند، بلکه خدمات رشد کرده و هزینه‌اش هم از طریق درآمدهای نفتی پرداخت شده است. به همین دلیل مردم در این اندیشه‌اند که تا چه اندازه از این درآمدهای رانتی در حال چرخش می‌توانند بدست آورند. وهمه نیز متوقعند که دولت این کار را برایشان انجام دهد. بالعکس در مورد پرداخت مالیات این احساس در آنها وجود ندارد. نکته دیگری که آقای دکتر سجادیپور هم به آن اشاره کردند تفوق ایسم‌ها یا ایدئولوژی و یا گرایش‌های سیاسی است که بر آن منطق اقتصادی و منافع اقتصادی و سود و زیانی که می‌تواند انگیزه‌آفرین باشد لزوماً همیشه حاکم نیست. به همین جهت عده‌ای معتقدند در این کشورها، بیشتر سیاست راهبری می‌کند تا اقتصاد. در بسیاری مواقع در کشورهای صنعتی می‌بینیم که در مورد منافع اقتصادی سیاست تسهیل‌کننده دستیابی به منافع ملی است که بیشتر اقتصادی است. مثلاً هنگامی که انگلیسی‌ها در ابتدای قرن بیستم به دنبال نفت به ایران آمدند و قرارداد داری را با ما بستند برای حفظ منافع حتی در مناطقی که امنیت هم نداشتند از اختلافات ایلات بهره می‌بردند، اسلحه می‌دادند و حتی علیه دولت مرکزی هم از آنان استفاده می‌کردند تا به منافع اقتصادی دست یابند. این ضرورت‌ها بعد از چند دهه، هنوز هم در کشورهای منطقه به وجود نیامده است. اگر به رقابت‌هایی که در این کشورها پیش آمده و بیشتر هم سیاسی است توجه شود می‌بینیم این رقابت‌ها جنبه منفی پیدا کرده و به صورت ایسم‌هایی مثل: پان عربیسم و پان ترکیسم درآمده و به جای این که عاملی برای همگرایی باشند به عاملی برای واگرایی تبدیل شده‌اند. بنابراین اجازه نمی‌دهد که ما به منافع مشترکمان دست یابیم. مشکل دیگر که بی‌ارتباط با مسئله فوق نیست و در منطقه وجود دارد، عدم انطباق فرهنگی با واقعیت‌هاست و یا حداقل در مورد کشور خودمان که ارزشها را مطرح می‌سازیم، این امر شاید محسوس‌تر باشد. به عبارتی دیگر از نظر اقتصادی

شرایطی فراهم نشده است که کسی که تحصیل می‌کند و صداقت و پشتکار دارد به لحاظ اقتصادی موفق‌تر باشد و این موضوع باعث شده است که واقعیت‌های جامعه ما ارزشهای معنویمان را حمایت نکنند. یعنی ما به فرزندان توصیه می‌کنیم که اگر درس بخواند و صداقت و پشتکار داشته باشد وضعیت بهتر خواهد شد ولی او ممکن است که خلاف این را کند و شاهد این مسئله باشد که کسی که از این صفات کمتر برخوردار است از بُعد مالی موفق‌تر می‌باشد. به عبارت دیگر، فعالیت‌های اقتصادی ما امر به معروف نمی‌کند و در واقع، دنیای ما کمی مشکل دارد تا به مزرعه آخرت ساز مبدل شود. این شرایط مشوق صداقت و پشتکار نیست و حتی کشورهایی که سعی کنند مفید باشند در اقلیت قرار می‌گیرند.

لازمست به شرایط جغرافیایی هم اشاره‌ای داشته باشیم. در میان آبراههایی مثل خلیج فارس، تنگه هرمز، تنگه سوئز یا دریای خزر و تنگه باب‌المندب، خلیج فارس و ویژگیهای خاصی در منطقه دارد که می‌تواند برای منطقه و به خصوص ایران که پل ارتباطی بین دریای خزر و آبهای آزاد دریای عمان و خلیج فارس و کشورهای تازه استقلال یافته، به شمار می‌رود، بسیار اقتصادی باشد. اما در بسیاری از مواقع، ممکن است این شرایط بین‌المللی و یا رقابت بین‌المللی این فرصت را، از ما بگیرد.

مسئله مشترک دیگری که وجود دارد خشک بودن منطقه است که اگرچه به ضرر همه منطقه خاورمیانه است و به عبارتی می‌توان گفت: بُعد منفی منطقه است. ما زمانی که مسئله آب و کمیابی آن را مطرح می‌سازیم برای کشوری مثل ایران، که نسبت به بقیه کشورها، کمتر خشک می‌باشد این امر یک منبع درآمد محسوب می‌شود. یعنی در عین این که یک مانع است، می‌تواند فرصتی اقتصادی هم برایمان به وجود آورد. مسئله بعدی جمعیت است. بعضی از کشورها جمعیت کمی دارند و نیروی کار وارد می‌کنند، بعضی از آنها هم صادرکننده نیروی کار هستند. اما نفت که منبع اصلی ارز و سرمایه‌گذاری این کشورها، در منطقه است و سهم مهمی در تولید ناخالص ملی دارد موجب تفاوت در برنامه ریزیهای آنان برای توسعه ملی می‌شود. به عنوان مثال سرمایه‌گذاری کشورهای بزرگی مثل ایران و عراق از نظر جمعیتی در داخل کشورشان و یا سرمایه‌گذاری کویت و قطر و نظیر آنها در خارج از کشورشان انجام

می‌گیرد. جمعیت در نحوه سرمایه‌گذاری هم مؤثر است، از جمله آیا باید مناطق آزادی را به وجود بیاورند تا کالاها یا محصولات اولیه را به محصولاتی ثانویه تبدیل کنند صادرکننده یا فقط واردکننده و عرضه‌کننده و توزیع‌کننده و در داخل کشور باشند.

ویژگی منطقه آن است که قدرت سیاسی در منطقه معمولاً با اندازه و ظرفیت بالقوه کشورها رابطه مستقیم ندارد. بعضی تعدادی از کشورها به رغم کوچک بودن، از نظر نظامی قوی هستند و برعکس بعضی‌ها که بزرگترند، قدرت نظامیشان به نسبت رشد نکرده است نکته‌ای که می‌خواستم در پایان این قسمت به آن اشاره کنم این است که اقتصادهای منطقه می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. همان‌طور که اشاره شد در رابطه با بحث اشتغال، مسئله آب، بحث سرمایه‌گذاری، کشورهایی که سرمایه بیشتری دارند می‌توانند در کشورهایی که نیازمند سرمایه هستند، سرمایه‌گذاری کنند و حتی نیروهای ماهر و نیمه‌ماهر و کارگر ساده به آنها بفرستند. به عنوان مثال ایران آمادگی دارد تا پزشک به کشورهایی که نیاز دارند بفرستد و از این جهت فرصتهای بسیار خوبی وجود دارد، زیرا ما در همسایگی خود کشورهایی داریم که می‌توانند عوامل تولید ارزان در اختیارمان قرار دهند، مانند افغانستان و پاکستان و کشورهایی که جدیداً در شمال ایران ایجاد شده‌اند و همچنین کشورهایی که محصولی ندارند اما درآمدهای قابل توجه نفتی دارند و می‌توانند محصولات تولید شده در داخل ایران را خریداری کنند. نکته‌ای که در این رابطه جالب است مشترکات اسلامی ماست.

مثلاً ما می‌دانیم که مسلمانان ترجیح می‌دهند از کالاهای ساخته شده به دست سایر مسلمانان در صورت برخورداری از کیفیت برابر استفاده کنند برخی از این محصولات در جمهوری اسلامی ایران قابل تولید است و همین که اسم جمهوری اسلامی ایران را داشته باشد خودش گویاست و نوعی تبلیغ است برای فروش بیشتر و این برای ما فرصت ایجاد می‌کند. اگر اجازه بفرمائید من در همین جا سخنانم را به پایان برسانم.

خانم دکتر لطفیان: آقای دکتر احمدی هم می‌توانند در رابطه با پرسش اول

نظراتشان را بیان کنند.

دکتر احمدی: در این جا بحث در رابطه با جایگاه کشورهای صادرکننده نفت و از جمله ایران در محیط سیاسی و اقتصادی جهان است. اگر در آستانه قرن بیستم، ما این مسئله را به کل کشورهای خاورمیانه گسترش دهیم می توانیم بگوییم که در نظام اقتصادی، سیاسی جهانی متأسفانه جایگاه مناسبی نداریم و صرفاً به دلیل صادرکننده نفت بودن و درآمد حاصل از آن جایگاه مهمی در اقتصاد جهانی به عنوان مکمل اقتصاد جهانی سرمایه داری، دارا هستیم. اگر بخواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که چرا از نظر اقتصادی جایگاه مهم و مناسبی نداریم باید به چند علت اشاره کرد که برخی اقتصادی و برخی نیز سیاسی هستند. یکی از دلایل مهم نبودن جایگاه مناسب برای منطقه، به خصوص کشورهای نفت خیز و یا کل منطقه خاورمیانه در نظام جهانی این است که این نظام به هر حال یک نظام سرمایه داری است. یکی از دلایلی که باعث شده است این منطقه در طی دهه های گذشته به خصوص دوران پس از استقلال خودش، رابطه خوبی با نظام سرمایه داری و اقتصادی جهانی و شکل سیاسی و نظامی آن نداشته باشد، فقدان لیبرالیسم است و به عبارتی ما نه با اقتصاد بازار رابطه و نگرش خوبی داشته ایم و نه با نظام مسلط جهانی.

اگر خوب نگاه کنیم اکثر کشورهای قدرتمند منطقه مانند مصر، سوریه، عراق، ایران بعد از انقلاب، و کمی هم سایر کشورها نسبت به نظام اقتصادی جهانی نگرشی منفی داشته اند و سعی آنها این بوده تا ساختارهای اقتصادی خود را به گونه ای شکل دهند که بیشتر جهت گیری سوسیالیستی داشته یا قطب مخالف اقتصاد بازار را داشته باشد. آنها چند دهه در جهت برقراری عدالت سوسیالیستی چه از نوع بعثی، ناصریستی و یا انواع دیگرش تلاش کرده اند. به عبارتی آنها نظام جهانی را چه از بعد اقتصادی و چه سیاسی قبول نداشته اند. به دلیل همین مخالفت آنها نمی توانند جایگاهی مناسب در نظام مسلط داشته باشند. به هر حال در دهه اخیر نظام سوسیالیستی و شیوه تولید آن سقوط کرده و نظام بازار به نظام جهانی و مسلط تبدیل شده است. این کشورها هم اکنون متوجه شده اند که اشتباه می کردند، اما این ادراک خیلی دیر صورت گرفته است. در اواسط دهه ۷۰ بود که این کشورها به این مسئله پی بردند. بنابراین ابتدا مصری ها و بعد الجزایری ها و سوریه و بعدها هم عراقی ها خواستند

وارد نظام اقتصاد بازار شوند و به ناچار می‌باید خود را با نظام مسلط، انطباق دهند. برای نمونه می‌توان به تجویزهای صندوق بین‌المللی و تعادل ساختاری اشاره کرد که در آغاز راه با یک سری مشقات فراوان در شیوه ساختار اقتصادی منطقه، شروع شد و طبیعی است که ما هنوز در حال تلاش برای این انطباق جهانی هستیم. ایران قبل از انقلاب کم‌کم خود را با این نظام منطبق ساخت. اما پس از انقلاب جمهوری اسلامی این نظام را قبول نداشت، و بنابراین در مسیری قرار گرفت که ناصریستها و بعثی‌ها و الجزایری‌ها به دنبال آن بودند. در نتیجه بعد از پانزده سال دوباره به همان نقطه پیشین رسیده‌ایم. در دوران ریاست آقای هاشمی رفسنجانی مسئولان دوباره به فکر انطباق خود با نظام جهانی افتادند. بنابراین ما در آستانه ورود به نظام مذکور هستیم و جزیخس نفت، چندان همکاری باهم نداریم و نمی‌توانیم استفاده خوبی هم از وضعیت بکنیم. مسئله دیگری که در جایگاه اقتصادی ما مناسب نیست و اساتید دیگر به آن اشاره کردند همان بافت اقتصادی ایران است که متکی بر یک اقتصاد دولتی و رانتی بوده است. هنگامی که درآمد سرشاری از نفت به دست می‌آوردیم آن را صرف بخش خدمات می‌کردیم بدون این که ساختارهای تولیدی در بخش صنعت و کشاورزی تقویت شوند. در این کشورها بخش خصوصی سهم چندانی ندارد و نمی‌تواند در بخش تولید فعال باشد و به همین جهت اقتصاد کلاً متکی بر دولت و سیاستهای آن می‌شود. در چنین ساختار سیاسی دولت غالب بوده و در سیاست و اقتصاد نقش محوری برای خودش قایل است. می‌دانیم که نظام سیاسی غالب نظامی است که به هر حال دچار مشکل می‌شود. زیرا نخبگان خاصی بر آن مسلط شده و بخش اقتصادی را در کنترل خود می‌گیرند و معمولاً هم این نخبگان سیاسی دارای آگاهی‌های محدود اقتصادی هستند.

بنابراین ما در عرصه اقتصاد هم دچار مشکل می‌شویم و به جای تقویت تضعیف می‌شویم. بخش خصوصی هم، به آن صورت جایگاه ویژه‌ای ندارد تا نقایص را جبران کند. در کشور خودمان نیز بعد از انقلاب، با مساله غلبه سیاست بر اقتصاد مواجه بوده‌ایم. اما باید بیافزاییم که نباید منطقه را به دلیل سیاسی بودن سرزنش کرد. ما بعد از انقلاب شاهد این مسئله بودیم که منطقه در گیر سیاست شده است. اکثر کشورهای عربی اختلافات مرزی علیه

یکدیگر داشتند. مساله اسرائیل در منطقه که کشورهای عرب را در نگرانی ها و مشکلات قرار می دهد. این مشکلات سیاسی که از خارج آمده است، منطقه را قبل از اقتصادی کردن سیاسی ساخته است. در عین حال نباید نقش عنصر خارجی را نادیده گرفت. به عنوان مثال در دوره نهضت ملی ایران و ملی شدن صنعت نفت این کشور به دلیل درگیری های سیاسی که با خارج از منطقه داشت اصلاً فرصت چندانی برای پرداختن به اقتصاد نیافت. مسائل دیگری همانند مسائل امنیتی و سیاسی موجود بین کشورهای داخل منطقه هم در سیاسی شدن نقش دارند که بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

خانم دکتر لطفیان: خیلی ممنون، هم شما و هم آقای دکتر شیرخانی و آقای دکتر سجادیپور به خوبی به عوامل مهم سبب ساز و اگرایی منطقه ای مانند وجود دوگانگی منطقه ای، کم آبی، ترکیب جمعیت، ماهیت نیروی کار، نابرابری های نظامی، اقتصادی و امنیتی اشاره کردید، با علم به این که پیش بینی دقیق هم ناممکن به نظر می آید. اما در هر صورت به توجه با آشنایی که ما از روندهای فعلی در اقتصاد منطقه ای از جمله افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی، افزایش نیروی کار جوان و غیره داریم، آیا می توانیم درباره بلوک بندی های تجاری این منطقه پیش بینی هایی را ارائه دهیم و در کل به نظر شما سیاست هایی که برای از بین بردن موانع همکاری اقتصادی، توسط کشورهای خاورمیانه باید اتخاذ شود کدام است؟

دکتر سجادیپور: در پاسخ به سؤال اول نکات عمیقی مطرح شد که اگر بخواهیم راجع به آن دوباره بحث کنیم بسیار طولانی می شود. مطلبی در مورد غلبه سیاست بر اقتصاد در منطقه عنوان کردم که ضمن تأیید، آقای دکتر احمدی به ریشه های آن نیز اشاره کردند. به نظر من این مسئله در کل بحث های ما حائز اهمیت است. من فقط تکمله ای بر صحبت ایشان داشته باشم که به اعتقاد من کل این منطقه بسیار سیاسی است و این سیاسی بودن از فروپاشی سه امپراطوری بزرگ در منطقه ناشی می شود و اگر مسائل باقی مانده از این سه امپراطوری یعنی عثمانی، انگلیس، آسیای مرکزی، قفقاز و مناطق همجوار و همچنین

فروپاشی امپراطوری شوروی را ادامه خاورمیانه بدانیم، می توانیم بگویم طبیعت این منطقه و حضور قبلی این امپراطوریه‌ها منطقه را بسیار سیاسی نموده و این‌ها نکاتی است که باید به آنها توجه ساختاری کرد. به نظر من عواملی مانند پایین یا بالا رفتن قیمت نفت همیشه وجود داشته است ولی در فهم ساختار اصلی منطقه باید به مسائل فکری و سیاسی توجه عمیق‌تری گردد.

به نظر من نسل جدیدی که در منطقه خاورمیانه در حال شکل‌گیری است با نسل گذشته بسیار متفاوت است. به این دلیل که شاید از یک جهت به اقتصاد توجه بیشتری دارد و در عین حال به لحاظ موقعیتهای متفاوت و ضرورتی که پیش رو دارد در موقعیت و وضعیت پدرانش قرار ندارد. برای من این نکته بسیار جالب بود که در یکی از کنفرانس‌های خلیج فارس از خانم مونویمانی، دختر آقای یمانی وزیر نفت سابق عربستان، شنیدم برای اولین بار است که نسلی در عربستان نگران شغل است. در حالی که قبلاً پول نفت بود و به اصطلاح با پول نفت همه گذران زندگی می‌کردند. نسل جدید، در همه این کشورها اقتصادی‌تر می‌اندیشد چون معیشت آنان، دچار مشکل شده است و به این معنی نیست که به سیاست بی‌توجهند. مسائل مربوط به افزایش جمعیت توقعات افراد را افزایش داده و ساختار اقتصادی موجود، پاسخگوی آن نیست.

این انتظار و توقع همراه با وضعیت خاصی که از لحاظ اقتصادی به وجود آمده است فشاری را از طرف یک نسل برای اقتصادی‌تر کردن منطقه وارد ساختار منطقه می‌کند، و این حائز اهمیت بسیار است و شاید روندی برسد که، در شکل همکاریهای اقتصادی نیز مؤثر بیافتد. با این همه نمی‌شود به عواملی که هر نوع همکاری را با مشکل ساختاری روبه‌رو می‌سازد بی‌توجه بود. من فکر می‌کنم که منطقه با عدم تعادل‌های بسیار جدی روبروست. زمانی که ما از خاورمیانه صحبت می‌کنیم اولاً تعریف ما از خاورمیانه خیلی روشن نیست، (حالا به این بحث نمی‌پردازیم) ما با یک عدم تعادل اقتصادی مواجه هستیم. در این منطقه عده‌ای پولدار و تعدادی هم فقیرند، مثلاً شیخ نشین‌های خلیج فارس به هر حال از پول نفت درآمدی قابل توجه دارند اما مردم فلسطین از فقرای منطقه محسوب می‌شوند. ما عدم تعادل

سیاسی امنیتی نیز داریم. مثلاً کشوری مانند عراق، که همه با آن مشکل دارند و او نیز با همه مشکل دارد و در حال حاضر هم با شدیدترین تحریمهای بین المللی روبه رو است. از طرفی کشورهایی در منطقه وجود دارند که اصلاً این مسائل و مشکلات را ندارند.

عدم تعادل جغرافیایی و فرهنگی هم یکی دیگر از شاخصه های این منطقه است: به عنوان نمونه اکثر کشورهای منطقه عربند و کشورهای غیر عرب، بسیار کم هستند و همین امر بلوک بندی اقتصادی را مشکل می سازد، البته این بدان معنا نیست که بین اعراب و غیر اعراب هیچ نوع همکاری امکان پذیر نیست. اما به هر حال این از فقدان ساختارهای منطقه است که در ایجاد وضعیت نامناسب امروز دارای اهمیت است. حال، باید بیندیشیم که راه حل چیست؟ به نظر من، به عنوان اولین راه حل باید با دیدگاهی تحلیلی و انتقادی به مسئله نگاه کرد به واقعیت های مربوط به بلوک بندی با چنین دیدی نگاه کرد. صرفاً با این بیان که ما می خواهیم بلوک تشکیل دهیم نمی شود به آن رسید. همانطوری که سالهاست در منطقه در این مورد بحث می شود. و عملاً همکاری ها چندان گسترده نیست. البته پیشرفتهایی هم رخ داده، اما به نظر من هر چه قدر عوامل ساختاری مذکور بیشتر به بحث گذاشته شوند کمک بیشتری به این هدف می شود. در همین راستا دومین مسئله، لزوم تدوین یک تفکر است که الزاماً فقط به نخبگان باز نمی گردد. در کل منطقه باید یک نگرش فکری از طریق کتابهای درسی گرفته تا آموزشهای عمومی در این مورد حاکم شود که ما به تنهایی قادر به ادامه زندگی نیستیم. این درست است که مرزها ما را از هم جدا می کنند ولی در یک منطقه مشترک زندگی می کنیم. قابل توجه است که مرزهای موجود در این منطقه به جزء مورد ایران که دارای ثباتی بوده عمدتاً در اثر تقسیم بندی های ناشی از فروپاشی امپراطوری ها به وجود آمده اند. اما با همه این اوصاف ما باید تفکر همکاری منطقه ای به وجود بیاوریم. به نظر من نخبگان منطقه ارتباطشان با یکدیگر، بسیار ضعیف است و این خود باعث بسی تأسف است که در این منطقه آنهایی که اهل فکر و دانش هستند، بیشتر در لندن و پاریس و کشورهای غربی یکدیگر را ملاقات می کنند و حتی گاهی هم که، در منطقه همدیگر را می بینند در کنفرانسهایی این دیدارها صورت می پذیرد که از طرف مؤسسات غربی برگزار شده است. یعنی ابتکارات محلی برای

پیوند نخبگان، نه این که اصلاً وجود ندارد اما بسیار نادر است. ما چگونه می خواهیم بلوک بندی کنیم در حالی که نخبگان در سطح منطقه یکدیگر را نمی شناسند و نمی توانند مسائل مشترکشان را ارزیابی کنند. زبان همه آنها البته در مواقعی که یکدیگر را می بینند، انگلیسی است و جالب این که بین خود اینها بلوک بندی های مختلفی موجود است ولی تا وقتی تفکرها از خود منطقه حاصل نشود و این کشورها پایتختهای یکدیگر را به اصطلاح از شهرهای اروپایی بهتر نشناسند و تا زمانی که همه مردم نیاز به همکاری اقتصادی را به عنوان یک ضرورت اساسی، نگاه نکنند این مشکلات وجود خواهد داشت. سومین نکته ای که به عنوان راه حل باید بیان شود این است که این کشورها نباید در دامهای بوروکراتیک اسیر شوند. بوروکراسی ها معمولاً به دنبال منافع خودشان بوده و خیلی راحت راه میافتند و حجم عظیمی از امکانات و موارد مادی را صرف می کنند و اگر قبل از توسعه تفکر، راه بیفتد، بوروکراسی سعی می کند غلبه خود را حفظ کند. این مطلب را از این جهت می گویم که وقتی از بلوک بندی صحبت می کنیم، یک سازمانهای منطقه ای به نظرمان می آید در حالی که بیشتر از سازمان، تفکر مهم است. زمانی که تفکر گسترش یافت سازمانها هم شکل اصلی خود را پیدا می کنند بدون این که دائماً دستخوش تغییرات روزمره سیاسی یا قیمت نفت شوند. به عبارتی وقتی تفکر ساختاری می شود سازمانهای خاص خود را به دنبال خواهد آورد.

خانم دکتر لطیفیان: آقای دکتر شیرخانی شما می خواهید در این مورد صحبتی

داشته باشید؟

دکتر شیرخانی: به نظر من در رابطه با بلوک بندی های اقتصادی، باید به شرایطی که می توانند آنها را پدید آورند توجه شود. هریک از این کشورها، در منطقه شرایط به خصوصی دارند ایران شرایط جغرافیایی ویژه ای دارد می تواند بین کشورهای بسته مرزهای شمال که به دریای آزاد راه ندارند و با جهان ارتباط ایجاد کنند. ایران کشوری است انقلابی، و از این بعد نیز شرایط متفاوتی با دیگر کشورها دارد و بنابراین عوامل غیر اقتصادی هم می تواند بر

اقتصاد آن تأثیر گذار باشد. این عامل، انسان را به این تفکر می‌رساند که شاید بهتر باشد در ایران این مطلب جا بیفتند که، مسائل اقتصاد را باور نکنند صرف نظر از میزان دولتی سازی و یا خصوصی سازی باید اقتصاد در خدمت انسان باشد. رسیدن به هدف توسعه هم باید این باشد که، انسان بتواند انسانی تر زندگی کند، و به همین علت هم باید به دنبال ثروت باشیم تا با آن بتوانیم به پیشرفت و تعالی انسان کمک کرده و راحت تر زندگی کنیم. اما به هر حال به علت شرایط مذکور موقعیت ما از سایرین متفاوت است. گفته می‌شود که معمولاً رفتارها و شرایط سیاسی تا حدودی منعکس کننده شرایط اقتصادی است در حالی که در ایران با وجود بالا بودن انگیزه های سیاسی هم بیکاری و تورم و تولید پایین تجربه می‌شود و شرایط اقتصادی چندان خوبی هم وجود ندارد. من فکر می‌کنم، منطقه به عملکردهای عقلایی در مقایسه با گذشته دست یافته است. مثلاً به نظر می‌رسد افزایش قیمت نفت در سال گذشته با افزایش قیمت نفتی که در سال ۱۹۷۳ و ۷۴، اتفاق افتاد، متفاوت باشد. در آن زمان، علت افزایش قیمت نفت این بود که کشورهای نفتی، نزدیک به ۳۰ درصد از قدرت خریدشان را به علت تورم اروپا و کاهش تصنعی قیمت نفت توسط شرکت‌های چند ملیتی، از دست داده بودند و پیمان برتن وودز نیز در حال فروپاشی بود. در این مورد بعضی‌ها به تئوریهای توطئه گریانه، معتقد بودند. و آن اشاره‌ای بود به نقش آمریکا در برگرداندن دلارهای سرگردانش از اقصی نقاط دنیا به خاورمیانه و از این طریق به فدرال بانک آمریکا. اما این بار به نظر می‌رسد که کشورهای عضو اوپک به رغم اختلاف نظرات در موارد دیگر، در کنار هم تصمیم گرفتند منافعتشان را تأمین کنند و نتیجه این که همکاری و توافقیهای اقتصادی در منطقه هم قابل اعتمادتر و هم پابرجاتر شده است. هر چه این واقعیتهای بیشتر آشکار شود، کمک می‌کند که بیشتر در کنار هم قرار گیریم. اما در صورتی این مهم ممکن می‌شود که منافع اقتصادی اندک اندک مطرح شود. امروزه در کشورهای منطقه به تدریج مسئله اشتغال مطرح می‌شود و به این مسئله فقط می‌توان توسط یک اقتصاد تولیدی پاسخ گفت. برای کشوری مثل ایران که سالیانه به ۸۰۰۰۰۰ شغل نیازمند است در شرایط ظرفیت به حد اشباع رسیده اشتغال کاذب موجود امری بسیار مشکل است.

هنگامی که در کشوری کم کم این مسائل مطرح می شود، آگاهی هایی شکل می گیرد که احتمالاً میزان پاسخگویی مسئولان و تصمیم گیرندگان آن کشورها به مردم را افزایش می دهد و فشار مردم نیز در جهت این است که بیشتر به مسائل اقتصادی توجه شود. در حقیقت این فرآیندی است که در کشورهای صنعتی اتفاق افتاده است. فکر می کنم، تنها راه حلی که برای ما موجود است این است که کم کم نقش نفت را به سطح یک کالای ارز آور، کاهش دهیم. به نحوی که به تدریج از نقش نفت در مقایسه با صدور محصولات و خدمات و سهم آن در تجارت خارجی کاسته شود.

دکتر احمدی: اگر به تحولات منطقه نگاه کنیم خواهیم دید که بحث در مورد بلوک بندیها بسیار اندک بوده و بیشتر در مورد بلوک بندیهای سیاسی مباحث غنی داشته ایم. در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، این بلوک بندیها بسیار زیاد بوده است. مثلاً اسرائیل، ایران دوره حکومت سابق، ترکیه و اتیوپی در برابر اعراب، ناصریسم در مقابل مخالفانش و به همین ترتیب بعثیسم. با این اوصاف بلوک بندی اقتصادی چندان جایگاه عمده ای نداشته و همانطوری که قبلاً هم اشاره شد معنای آن نیز غلبه سیاست بر اقتصاد بوده است. نکته مهم این است که در نگاه به کشورهای غربی، می بینیم اروپا یا آمریکای شمالی فرضاً در مسائل مربوط به نفت، قسمت و یا بلوک بندیهای اقتصادی در جنوب شرق آسیا، قبل از پرداختن و فکر کردن به اقتصاد و مسائل پیرامونی آن یعنی همکاری های اقتصادی، ابتدا مشکلات سیاسی خود را حل نمودند و از این طریق خود را از غلبه مشکلات سیاسی و امنیتی رها ساختند. در منطقه خاورمیانه کشورها با یکدیگر مشکل دارند این کشورها، اکثر آنه تنها دارای اختلافات ارضی و مرزی هستند بلکه گاهی اوقات در رقابت های ایدئولوژیک و ادعاهای ایدئولوژیک نیز در منطقه مطرح می شود. این مسائل مانعی جدی برای بلوک بندیهای تجاری است. حتی تلاشهایی که در مورد (اکو) صورت گرفته به هیچ وجه موفقیت آمیز نبوده است و به نظر می رسد پیمان (ارسی دی) موفقیت بیشتری داشته است. شاید یکی از موانع بلوک بندیهای تجاری این است که اقتصادهای منطقه مکمل یکدیگر نیستند. البته ممکن

است در عرصه تولید، صادرات، واردات بده بستان های اقتصادی وجود داشته باشد که آنها بخواهند نیازهای یکدیگر را برآورده سازند ولی ظاهراً کشورهای منطقه متوجه آن نیستند. و به قول آقای دکتر سجادیپور به دلیل آشنا نبودن نخبگان منطقه با یکدیگر، اطلاعاتی از کشورهای یکدیگر ندارند. به بیانی دیگر آنها اطلاعاتی که از غرب دارند، و از پتانسیل کشورهای غربی دارند بسیار بیشتر از پتانسیل کشورهای همجوار است. به دلیل غلبه سیاست بر اقتصاد و مشکلاتی که این کشورها در طول موجودیت خود با هم داشته اند سعی می کنند مشکلات اقتصادی خود را از طریق ارتباط با غرب حل نمایند و نظام جهانی اقتصاد سرمایه داری و بلوک های اصلی را مشکل گشای خودشان می دانند. با این همه به طور کلی نمی خواهم منفی بافی کنم. بنابراین فکر می کنم، آینده بهتر باشد. زیرا ممکن است، شاهد غلبه اقتصاد بر سیاست باشیم و دلیلش هم به طور خلاصه می تواند این باشد که منطقه به پایان ایدئولوژیهای آرمانخواه، چپ رادیکال، از ناسیونالیسم گرفته تا انواع و اقسام پان ها، مثل پان ترکیزم، پان عربیسم، پان ایرانیزم رسیده است. اسلام گرایی رادیکال هم در حال تبدیل شدن به اسلام معتدل است. در واقع در پایان ایدئولوژی به نوعی تعادل نزدیک شده ایم که نقطه تعامل آن نیاز به گسترش جامعه مدنی یا نوعی فرآیند دموکراتیزه شدن دارد. به نظر می رسد در این فرآیند فضای باز چرخش نخبگان این کشورها بیشتر متوجه مشکلات اقتصادی خواهند شد تا مسائل ایدئولوژیک. یکی از عوامل خوش بینانه این است که جنگ سرد، یعنی دوران قطبی بودن به پایان رسیده و این عامل بسیار مهم تفرقه انداز دیگر وجود ندارد. زیرا با وجود چنین نظامی کشورهای منطقه به هر حال طرفدار بلوک شرق و یا غرب بودند. همچنین گسترش ارتباطات هم در مراحل بعدی در ابعاد مختلف، می تواند کمک کند تا نسل جدید بیشتر به نیازهای اقتصادی و مشکلات واقعی بیندیشد و احتمالاً این مسئله در درازمدت زمینه را برای به وجود آمدن بلوک بندیهای تجاری مورد نظر فراهم می سازد.

خانم دکتر لطفیان: با این هدف من فکر می کنم بهتر است بحث را به سمت مسائل

ایران هدایت کنیم. بنابراین سؤال بعدی را در رابطه با سیاست خارجی ایران مطرح می کنم و

آن این که آیا به نظر شما دولت ایران در حد کفایت از ابزارهای اقتصادی برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی در منطقه خاورمیانه استفاده کرده است؟ و به طور خاص اگر امکان داشته باشد شما در رابطه با نقاط ضعف و قوت سیاستهای اقتصادی دولت آقای خاتمی در قبال خاورمیانه، مسائلی را مطرح کنید. می دانیم که انتقادهایی از این سیاست می شود آیا به نظر شما این انتقادهای به جا و منطقی است و به ویژه راجع به این که آیا تنش زدایی سیاست آقای خاتمی نتایج مطلوبی از نظر اقتصادی خواهد داشت؟

دکتر سجاد پور: در پاسخ به این سؤال باید دید که اهداف سیاست خارجی ایران در دوره آقای خاتمی چه بوده و ابزارها کدام است. اهداف خیلی واضح است، به نظر من ایران در کل منطقه خاورمیانه دو هدف را تعقیب می کند که در آن منطقه خلیج فارس در اولویت است. از این دو هدف، یکی اعتمادسازی بوده و دیگر کاهش تنش است. البته اینها با هم مرتبط و در واقع دو بال یک تفکرند، که سالم سازی روابط خارجی ایران با همسایگان در آنها محور اصلی است. در بین ابزارهایی که ایران در کل این منطقه داشته است، عمدتاً همکاری برسر مسائل نفتی در مرحله اول و مسئله صادرات و واردات در مرحله بعدی قرار دارد. قدرت ابزاری ایران در رابطه با این منطقه به علت وجود عنصر نفت متفاوت است. اگر بخواهیم مجموعاً همه سؤال را روی هم پاسخ دهیم، به نظر من در زمینه اعتمادسازی و کاهش تنش، ایران، از طریق همکاری نفتی، مخصوصاً در ارتباط با عربستان موفق بوده است. فراموش نشود که یکی از ابعاد همکاریهای ایران و عربستان مسائل نفتی است. بحثهایی که دو کشور در رابطه با قیمت نفت، داشتند و هماهنگی های آنها گاهی از سقوط قیمت نفت در بازار جلوگیری کرد و نه تنها به دو کشور کمک کرد بلکه به سایر کشورهای صادرکننده نفت هم کمک کرد. بنابراین ابزار نفت در این زمینه تا حدودی ابزار موفق بوده است. نکته دیگر در رابطه با نقطه ضعف و قوت آن است که از نظر کلی این سیاست مناسب و با قوتی به نظر می رسد ولی برای نقاط ضعف نیاز به تعریف دقیق تری از تنش زدایی به عنوان یک مقوله داریم. و به عبارتی تعریف باید علمی تر بشود. باید مفهوم تنش زدایی را از نظر عملیاتی توضیح

دهم تا مشخص شود که تشنج زدایی در یک مرحله عمیق تر از سطح چه چیزهایی را در رابطه با به حداقل رساندن تشنج و یا حذف آن دنبال می کند. و نکته قابل توجه این است که اعتمادی که ایجاد شده نهایتاً پیامدها و احتمالاً همکاریهای اقتصادی را به دنبال خواهد آورد. همچنین برای نسل جوان که از نظر اقتصادی مطرح می باشد، باید بعد سیاست خارجی را در اعتمادسازی مدنظر قرار داد. برای ایران به عنوان کشوری که جمعیت زیاد و به خصوص جوان تحصیل کرده بسیار دارد، قطعاً بازارهای انسانی منطقه یک بازار مناسب هستند. این یک مسئله اقتصادی است، که نمی تواند تحقق یابد، مگر این که روابط خارجی ایران به یک مرحله کاملاً دوستانه و صمیمانه رسیده باشد. این فرآیند به هر حال به نسل جوان هم کمک خواهد کرد. به بیان کلی میان تشنج زدایی و ایجاد رابطه اقتصادی رابطه ای تنگاتنگ وجود دارد.

دکتر شیرخانی: احتمالاً برداشتی در ایران وجود دارد که ما از اقتصاد، برای سیاست زیاد خرج می کنیم و حال احتمالاً می توان این سؤال را مطرح کرد که سیاست تاجچه اندازه می تواند برای اقتصاد راهگشا باشد. همان طور که آقای دکتر سجادی گفتند صدور نیروی کار، به خصوص صدور نیروی کار متخصص، عملی اقتصادی است اما باید قبلاً به وسیله سیاستمداران و تصمیم گیرندگان شرایط لازم فراهم شود. ما باید به تدریج، سعی کنیم تا وزارت امور خارجه و کلاً سیاستمداران تسهیل کننده تأمین منافع ملی که بیشتر هم اقتصادی است، باشد و کمتر از اقتصاد برای سیاست خرج کنیم. در رابطه با سیاست تشنج زدایی، اگر بعد از ریاست جمهوری آقای خاتمی بخواهیم، اعتماد سازی را در سیاست خارجی ارزیابی کنیم باید ببینیم که ما تا چه اندازه قدرت عمل داشته ایم و توانسته ایم مانور بدهیم.

فکر می کنم، ایران پتانسیل لیدر و رهبر شدن در منطقه را دارد و احتمالاً در گذشته های نه چندان دور هم این فرصت را به خصوص با وجود اختلافات بین سایر کشورهای منطقه داشته است. ما می توانیم روابط بهتری در منطقه داشته باشیم، اما محدودیتهایی هم وجود دارد. برای داشتن یک رابطه سیاسی بهتر، شاید سایر کشورها حاضر باشند، تا حدودی از منافع سیاسی هزینه کنند اما اگر این روابط بر اساس یک موافقت اقتصادی بر پایه منافع

مشترک بین کشورها باشد، می‌تواند طولانی مدت بوده و ادامه یابد. حتی، در بحث منطقه‌گرایی هم این اصل بسیار مهمی است، چون کشورهای منطقه به کشورهای دیگر تعهدات سیاسی نظامی و وابستگی‌هایی داشته و روابط اقتصادی و منافع مشترک با آنها دارند. مثلاً در بعد اقتصادی، شرکتهای نفتی کویت، عربستان و لیبی در شرکتهای و کشورهای صنعتی خارجی سرمایه‌گذاری کرده‌اند و حتی در رابطه با افزایش سطح قیمت نفت چون ممکن است از آن طرف برایشان باعث ضرر شود محدودیت‌هایی دارند. حال اگر ما به دنبال بلوک بندی باشیم، باید ببینیم چه قدر می‌تواند منافع این کشورها را تأمین کند و چه اندازه آنها پیش قدم شده و همکاری خواهند کرد.

اگر بیشتر دنبال این باشیم که منافع اقتصادی مشترکی را به وجود آوریم و یا شرایطی که منافع مشترکمان تأمین شود، آنگاه می‌توانیم به جایی برسیم که هم آنها همکاریشان را داشته باشند. و هم ما از ادامه همکاریهای مشترک در درازمدت مطمئن شویم. فکر می‌کنم حداقل در این مقطع برای دستیابی به این هدف باید به دنبال اراده سیاسی قوی باشیم تا تغییر کلی در دیدگاهها به وجود آورد و ارزیابی نماید تا چه اندازه سیاست را برای اقتصاد و یا اقتصاد را برای سیاست مورد استفاده قرار دهیم. مطمئنم در صورتی که عملکرد عقلایی اقتصادی، به خصوص در بخش‌های تولیدی، در کشورهای منطقه جا بیفتد، بسیاری از این مشکلاتی که هم اکنون با آن مواجهیم حل خواهد شد.

دکتر احمدی: فکر می‌کنم سؤال شما جالب است ولی اگر این پرسش این گونه مطرح می‌شد که آیا دولت ایران به حد کفایت از ابزارهای سیاسی برای رسیدن به اهداف اقتصادی استفاده کرده یا نه بهتر بود. شاید منظور شما هم همین بود. به هر حال در رابطه میان اقتصاد و سیاست مسئله به این بستگی دارد که هدف یک کشور یا واحد ملی چیست. اگر هدف شما سیاسی و دست‌یابی به آرمانهای سیاسی باشد، اقتصاد را در خدمت آن قرار می‌دهید اما اگر هدف رشد و توسعه اقتصادی باشد مسلماً باید سیاست و به خصوص سیاست خارجی، در خدمت اقتصاد قرار گیرد. در گذشته منطقه که معمولاً سیاست غلبه داشته،

همیشه اقتصاد در خدمت سیاست بوده است و شاید یکی از عللی که ما جایگاه مناسبی را به دست نیاوردیم با توجه به سؤال اول، یعنی «نداشتن جایگاه متناسب در نظام جهانی اقتصادی و توسعه اقتصادی» این است که اقتصاد در خدمت سیاست بوده است. مثالهای زیادی در این مورد وجود دارد که چگونه از ابزارهای اقتصادی برای رسیدن به اهداف سیاسی استفاده شده است. اگر به تحریم اعراب برعلیه غرب برای تحت فشار قرار دادن اسرائیل نگاه کنیم در این جا ابزار اقتصادی برای رسیدن به هدف سیاسی در خدمت قرار گرفته است یا مصریها اقتصادشان را برای پیشبرد اهداف انقلابی سرمایه و هزینه می کردند. به عنوان مثال در جنگی که در سال ۱۹۶۲ در یمن در گرفت، بخشی از بودجه اقتصادی مصر را در جنگ با اسرائیل بخشی از بودجه کل کشورهای عرب برای مقابله با اسرائیل هزینه شد. و یا در دوران انقلاب ایران، اقتصاد ایران در خدمت سیاستهای آرمانی ایران بود و پول هنگفت صدور نفت صرف جنگ شد. البته در مورد جنگ، ما مورد تجاوز قرار گرفته بودیم و این نباید فراموش شود. بنابراین، اقتصاد بارها پشتوانه سیاست قرار گرفته و خرج های عظیمی یا در کمک به نهضت های رهایی بخش و یا اسلام گرایی هزینه شده است. به نظر می رسد در دهه اخیر اهداف تغییر کرده اند و بیشتر اهداف اقتصادی، مدنظر کشورهای منطقه است. یعنی غلبه اقتصاد بر سیاست. و در این مرحله است که ما شاهد هستیم سیاست خارجی به ابزاری برای رسیدن به اهداف اقتصاد ملی و توسعه اقتصادی تبدیل می شود. به عنوان مثال در ایران ملاحظه می شود که در این چندسال برای بهبود وضع اقتصاد ایران چه اندازه در سیاست خارجی تغییر و تحولات پدید آمده است زیرا دولت، مشکلات اقتصادی را درک نموده و در سیاست خارجی به نتایجی مانند بهبود روابط با دنیای غرب و یا با جهان عرب رسیده است. استفاده از ابزار سیاست خارجی، در مقابل کشورهای عربی برای تشنج زدایی لازم است. زیرا مشکلات اقتصادی برای ما عمده است، تا از این طریق زمینه برای رسیدگی به مشکلات اقتصادی داخلی و یا همکاریهای منطقه ای، اقتصادی هموار شود. در جهت حل مشکلات اقتصادی ایران کشیدن خطوط لوله نفت، جذب سرمایه های خارجی یا وارد شدن به نظام اقتصادی سرمایه داری، می تواند هدفهای اقتصادی مهمی باشند که ایران ناچار باید سیاست خارجی

خود را در خدمت آنها بگیرد و با تغییر سیاستهای خارجی آرمانخواهانه به اهداف اقتصادی قابل اندازه گیری برسد.

دکتر لطفیان: از بحثهای شما چنین بر می آید چیزی که در حال حاضر ضرورت دارد، برقراری یک توازن مناسب میان اهداف اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای منطقه است، اما با توجه به فرصت کمی که برای ادامه بحث مانده و مطمئنم که نکات ناگفته هم زیاد است اجازه دهید این سؤال را مطرح کنم که اگر قرار باشد شما فهرستی از مهم ترین مشکلات اقتصادی ایران به ویژه در رابطه با گسترش همکاریهای منطقه ای تهیه کنید کدام مشکل یا مشکلات را در صدر فهرست قرار خواهید داد؟ البته آقای دکتر احمدی به مسئله تکنولوژی اطلاعاتی و با توجه به رشد سریع تحولات تکنولوژیکی در خارج از منطقه اشاره نمودند. فکر می کنید این پدیده تا چه حد برای ایران اهمیت دارد و یا مسائل دیگر مانند تحریم اقتصادی آمریکا، فقدان نیروی انسانی ماهر در بعضی از زمینه ها و رقابت شدید بر سر جذب سرمایه گذاری های خارجی بین کشورهای منطقه ای تا چه حد دارای اهمیت است و در رابطه با مسائلی که مطرح می کنید ممنون خواهم شد که به این نکته هم اشاره کنید که کشورهای منطقه برای توسعه ایران تا چه حد دارای پتانسیل اقتصادی هستند؟

دکتر سجادی پور: سؤال بسیار خوبی است. اما دایرة المعارفی از سؤال در یک سؤال وجود دارد. من فکر می کنم بررسی همه این موارد مشکل است، ولی به نظر من مهمترین مشکل، حتی بیشتر از مشکل اقتصادی یک مشکل تفکری است. ما به یک تفکر متوازن و جامع در سیاست خارجی نیاز داریم که با مفهوم تشنج زدایی متفاوت است. یعنی باید اجماعی باشد میان کل دستگاههای اجرایی و جامعه در این مورد که ما از منطقه و کشورمان چه می خواهیم. یعنی وقتی می گوییم همکاری اقتصادی، منظورمان چیست؟ روشن تر و دقیق تر کردن این مفهوم یک امر جدی است. حدس من به عنوان یک مشاهده گر اوضاع و تحولات ایران در قرن

معاصر این است که ما به مسائلی بسیار زیبا ولی مبهم می پردازیم. وقتی می گوئیم همکاری اقتصادی، آن را کمتر تعریف می کنیم و اگر هم تعریف کنیم (منظور از تعریف هم نباید فقط یک چیز بخشنامه ای باشد، بلکه اگر تعریف جا افتاده و جامعی در سطح ملی باشد) می تواند ناهماهنگی هایی را که میان ادارات دولتی موجود است از بین ببرد. امروزه خیلی چیزها در جامعه حالت اجماعی دارد که به صورت پایدار در تاریخ و فرهنگ ایران به جا مانده است. و به نظر من در این زمینه هم به یک تفکر متوازن نیازمندیم که مقوله اش بحث مستقلى را می طلبد. و اما در رابطه با مسائل مربوط به تکنولوژی ارتباطی به اعتقاد من چیزی که ما به آن نیازمندیم تفکر گزینش صنعت است یعنی ما در چه نوع صنعت و دانشی می خواهیم سرمایه گذاری بیشتری انجام دهیم. اجمالاً باید اشاره کنم که بعد از جنگ جهانی دوم، آلمانها روی صنایع مربوط به اصلاح عدسی و دوربین خیلی دقیق کار کردند و امروزه صنعت آلمان در این زمینه بسیار قوی است. و لی آمریکاییها از همان ابتدای بعد از جنگ جهانی دوم در زمینه کامپیوتر کار کردند و ما امروزه شاهد آن هستیم که کامپیوتر تا چه اندازه رشد کرده و این ناشی از یک گزینش صنعتی ملی بوده است که ۴۰ سال پیش پایه گذاری شد و اکنون به این مرحله رسیده است. البته امکان دارد که ما در حال حاضر یک مرحله جهشی داشته باشیم ولی، به یک تفکر گزینش صنعتی، در این دوره رشد دانش و ارتباطات نیازمندیم و این مهم در سطح منطقه ای هم به ما کمک می کند. آخرین مطلب در رابطه با این مسائل، تحریم اقتصادی آمریکا است. شاید اندازه گیری اثرات تحریم اقتصادی بر اقتصاد ما سخت باشد. چون آمار و ارقامی در این زمینه وجود ندارد. بعضی می گویند تأثیر زیادی داشته و بعضی بالعکس معتقدند که تأثیر اندکی داشته است اما نکته مهم تفکری می باشد که در پشت تحریم ایران نهفته است. تفکر تحریم آمریکا بر این فرض مبتنی است که ایران کشوری غیرعادی است و رفتاری غیرعادی دارد لذا باید تحریم شود. ایران باید با این تفکر مبارزه کرده و در عرصه های مختلف این تفکر را بشکند. و اما این مطلب که کشورهای منطقه چه پتانسیلی برای توسعه ایران دارند، به اعتقاد من ایران از یک طرف جاذبه یک قطب را دارد. یعنی از نظر منطقه ای اعم از اقتصادی و سیاسی قابل توجه است و از طرف دیگر حالت پلی را دارد که می تواند،

مناطق مختلف را به یکدیگر اتصال دهد. بنابراین ایران با توجه به این جاذبه و قدرت ارتباطی و داشتن نیروی انسانی و اهمیتی که در کل منطقه به عنوان یک بازار بزرگ دارد و عاملی که می تواند همه این منطقه را به هم وصل کند باید از لحاظ اقتصادی مورد توجه قرار گیرد. در این جا مسئله ترانزیت نه تنها مسئله راه بلکه مسئله استراتژیک برای ایران محسوب می شود که در مفهوم عمیق خود ورای اقتصاد رفته و ابعاد فرهنگی و استراتژیک را هم دربر می گیرد.

دکتر شیرخانی: راجع به تحریم اقتصادی ایران باید گفت که مبنای این تحریم بر روی مسئله نفت گذاشته شد، چون نفت، نقش ارزآوری برای ایران دارد. هیچ گاه صدور کالای غیرنفتی ما به بیش از ۴ میلیارد دلار (آن هم فقط در یک سال) نرسیده و بنابراین، تحریم ایران را بیشتر بر روی کنترل درآمدهای نفتی به خصوص در زمان جنگ پایه گذاری کردند. منتهی این یک شمشیر دولبه است، سرمایه گذاری هایی که در کشورهای صنعتی دارای نفت شده است، رقمی حدود ۷۵ میلیارد دلار در طی ۵ سال (اوایل دهه ۱۹۹۰) است در حالی که در مقایسه، مبلغی که در کشورهای اوپک سرمایه گذاری شده حدود ۱۴ و ۱۵ میلیارد دلار است. این کشورها برای این که تولید نفت برایشان صرف کند باید حداقل آن را ۱۸ یا ۲۰ دلار بفروشند در نتیجه اگر آمریکا بخواهد سیاست کنترل قیمتتها را داشته باشد، هم خودش و هم دیگران ضرر می کنند. مشکل دیگری که آمریکا دارد این است که ۴۰ درصد نفت آن از خارج وارد می شود در حالی که رقبایش ۶۰ درصد نفت مورد نیازشان را وارد می کنند اگر نفت ارزان شود، رقبای آمریکا از آن سود می برند و آمریکا در مقایسه با ژاپن و کشورهای اروپایی ضرر می کند. به نظر می رسد سیاست کلی آمریکاییها در مورد تحریم ایران سیاست عدم خرید از ایران بود، یعنی کاری که انگلستان در زمان ملی شدن صنعت نفت کرد و اجازه نداد ایران بیش از یک هزارم آن چیزی را که می توانست، صادر کند، بفروشد. به هر جهت مسئله تحریم آمریکا اگر می توانست ما را تاکنون بامشکل جدی مواجه ساخته بودبعلاوه اگر قرار بود تحریم ما برایشان منافعی زیاد را به خطر اندازد، به این کار مبادرت نمی کردند.

مشکلاتی که من فکر می کنم ایران با آن روبروست و منطقه هم می تواند به آن کمک کند مشکل اشتغال و سرمایه گذاری خارجی است که بسیاری از کشورها در این موارد رقابت بسیار

جدی و اصولی دارند. در این رقابت شرایط داخلی باید مهیا باشد، یعنی امنیت اقتصادی و قضایی وجود داشته باشد، تا این سرمایه‌ها بتوانند در داخل کشور فعال شوند و از لحاظ حقوقی و قانونی هم بتوانند این کار را انجام دهند. البته شاید، ایران در مقایسه با کشورهای دیگر در رابطه با مدرن و به روز بودن سیستم پولی، مالی و گمرکی مشکلات بیشتری داشته باشد. زمانی که در ایران برای ترخیص کالا و یا برای انتقال پول اختصاص داده می‌شود و یا مشکلاتی که در رابطه با تبدیل ارزها وجود دارد هر چه قدر کمتر شود بهتر است.

به نظر من ما می‌توانیم در اقتصادمان تنوع و نوآوری بیشتری بوجود آوریم. به عنوان نمونه امروزه مامقدار زیادی پنیر تولید می‌کنیم. اما چون بازار فروش شیر را نداریم، باعث می‌شود تا گاوهای شیرده را به کشتارگاه بفرستیم. در صورتی که در کشورهای صنعتی تنوع بسیاری در تولید پنیر وجود دارد، که در صورت رعایت این تنوع در ایران تولیدات پنیر و کلا لبنی ما هم می‌تواند در بازار داخلی و هم بازار بین‌المللی عرضه شود. مسئله در مورد بسته بندی محصولات نیز چنین است. چون که بسته بندی کالا هم در منطقه و هم در سطح بین‌الملل مهم است. و ما بخوبی رعایت می‌کنیم. من در ابتدای عرایضم گفتم که کشورهای منطقه را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد گروه اول کشورهایی هستند که عوامل تولید ارزان دارند مانند افغانستان، پاکستان و کشورهای شمال ایران که می‌توانند عوامل تولید ارزان در اختیار اقتصاد ایران قرار دهند. گروه دوم کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس هستند که می‌توانند خریدار آن محصولات تولید شده اقتصاد ایران باشند، در این جا سود بسیار زیادی را می‌توان تصور کرد که اقتصاد ما، می‌تواند با استفاده از این وضعیت به دست آورد. برای رسیدن به این شرایط، باید روابط ساختاری اقتصاد ما تولیدی شود و مواعی که در این راه وجود دارد بر داشته شود. البته در ابتدای کار حرکت در این سمت کار بسیار مشکلی است.

دکتر احمدی: به مکمل بودن اقتصادهای موجود در منطقه و موانع موجود بر سر راه آن بسیار خوب اشاره شد. بنده هم خیلی خلاصه به این موانع می‌پردازم. واضح است که کمبود سرمایه خارجی مشکل زاست. اما در رابطه با فقدان نیروی انسانی ماهر فکر نمی‌کنم به جزء در صنایع تکنولوژیکی بسیار بالا ما در این زمینه کمبودی داشته باشیم. تحریم اقتصادی علیه ایران

معضلی است و جذب سرمایه گذاری خارجی و داخلی باید مورد تأکید قرار گیرد، اما من فکر می‌کنم علت اصلی بعضی از این معضلات، مشکلات سیاسی داخلی و خارجی است. مثلاً تحریم اقتصادی ایران ریشه اش در بحث‌های سیاست خارجی است. به عنوان نمونه می‌توان به سرمایه گذاری داخلی و جذب سرمایه گذاران داخلی به خصوص سرمایه گذارانی که از ایران به خارج از مرزهای ایران رفته اند اشاره کرد. نکته اساسی آن است که این گروه سهم بسیار مهمی در اقتصاد غرب دارند. حتی در این مورد برای جذب افراد مشکل سیاسی وجود دارد زیرا مستلزم ایجاد فضای امن و اطمینان‌زا برای آنهاست. و سرمایه گذاری خارجی هم به همین قضیه مرتبط است. این که ما سعی کنیم فضای سیاسی را به خصوص در صحنه سیاست خارجی به گونه ای فراهم نماییم تا سرمایه گذاران و همچنین کشورهای خارجی، اطمینان یابند و برای سرمایه گذاری به لحاظ سیاسی، احساس امنیت کنند بسیار مهم و حائز اهمیت است. منظور این است که پتانسیل همکاری وجود دارد همان طور که مشکلاتی هم موجود است. یکی از راه‌های مهم حل این مسائل این است که ما از طریق سیاسی وارد شویم و به خصوص سیاست خارجی را به ابزاری جهت گسترش همکاری‌های منطقه ای، یعنی اطمینان متقابل دادن به کشورهای منطقه و برقراری دوستی و آشنا شدن با آنها و آشنا نمودن آنان با خودمان تبدیل کنیم. همه این اطلاعات، باید نشانگر این باشد که کشورهای منطقه از لحاظ اقتصادی، مکمل یکدیگرند و می‌توانند نیازهای همدیگر را در داخل منطقه با هزینه کمتری برآورده سازند. به عبارتی منطقه باید سیاست زدایی شود و در ابتدا باید مشکلات امنیتی از میان برداشته شوند تا ما به آسانی بتوانیم با یکدیگر ارتباط برقرار کنیم. در مرحله بعد می‌توانیم با همکاری هم مشکلات اقتصادی را حل نماییم. اکثر این مشکلات از طریق یک سیاست خارجی فعال مبتنی بر تنش زدایی قابل حل است. یعنی همان عملی که دولت آقای خاتمی آغاز کرده است و مطمئناً خواهد توانست، تاحدی به حل این مشکلات کمک نماید. اگر نتوان گفت که مطلقاً حل می‌شود می‌توان عنوان کرد ایشان زمینه بسیار مناسب و خوبی برای حل مشکلات و همچنین، همکاری اقتصادی منطقه ای فراهم کرده اند.

خانم دکتر لطفیان: از اساتیدی که دعوت مرکز را پذیرفتند و در میزگرد این شماره از

فصلنامه خاورمیانه شرکت نمودند، بسیار سپاسگزاریم. □